

## روزنامه کاوه؛ رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران

حسین آبادیان\*

E-mail: ho.abadian@yahoo.com

### چکیده:

به طور کلی ادوار روشنفکری ایران بعد از مشروطه به دو دوره قابل تقسیم است: در دوره‌ی نخست روشنفکران ایرانی یا دل در گرو نوعی سوسیال‌دموکراسی اروپایی بسته بودند یا با تلقی خاصی از لیبرال‌دموکراسی غرب از نظریه‌ی تفکیک قوا و الزامات آن دفاع می‌کردند. در دوره‌ی دوم که از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول آغاز شد و تا صعود رضاخان به سریر سلطنت ادامه یافت، نسل دوم روشنفکری ایرانی شکل گرفت که از نظریه‌ی باستان‌گرایی ایرانی و آریایی‌گری حمایت نمودند. در این دوره، برخی روشنفکران ایرانی که گفتار مسلط فرهنگی عصر خود را شکل دادند، به نظریه‌ی استقرار مرد قدرتمند اقبال نشان دادند و با عدولی آشکار از مبانی مشروطه به نظریه‌ی «استبداد منور» روی آوردند. این دوره با روزنامه‌ی کاوه به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده و در برلین شکل گرفت. این مقاله تلاش می‌کند در حد مقدرات به توضیح مواضع روزنامه‌ی مذکور بپردازد.

**کلید واژه‌ها:** ملیت، تجدد، استبداد منور، مشروطه‌ی ناقص، دولت

قدرتمند، هویت ملی

\* دکتری تاریخ و استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

## مقدمه

## ۱- کوره راه اندیشه چیست؟

انسان موجودی است اندیشمند و تاریخ اندیشه نقطه‌ی اوج تاریخ هر ملتی به حساب می‌آید. شیوه‌ی اندیشیدن هر موجودی با وضع اجتماعی او در ارتباط است و در این راستا سیاست و اقتصاد و تاریخ رابطه‌ای متقابل در تحولات اندیشه ایفا می‌کنند. از سوی دیگر هر شیوه‌ی اندیشیدنی از سویی با تاریخ جهانی و از سوی دیگر با طبقه‌بندی اجتماعی و ساختارهای رسمیت یافته‌ی هر جامعه‌ی خاص در پیوندی استوار قرار دارد. با این وصف، اندیشه غیر از آن چیزی است که روابط اجتماعی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود، مردم به صورت واقعی به شیوه‌ی خاص و منطبق بر الزامات تاریخی خود می‌اندیشند و کشف این اندیشه‌ها مرتبه‌ای است که بین تاریخ اجتماعی و تحلیل‌های رسمی وضعیت اندیشه قرار دارد. تاریخ اجتماعی<sup>۲</sup> شامل مناسبات مردم با یکدیگر می‌شود و ساختارهای مربوط به هر دوره‌ی تاریخی را مورد بررسی قرار می‌دهد و تاریخ رسمی اندیشه، معمولاً به بزرگان و نخبگانی می‌پردازد که همه به گونه‌ای با آن‌ها آشنایی دارند. با این وصف، تاریخ واقعی اندیشه، کوره راهی است بین تاریخ اجتماعی و تاریخ رسمی اندیشه‌ها. به همین دلیل باید یادآوری کرد آن چیزهایی که در ظاهر بی‌اهمیت جلوه می‌کنند چندان هم بی‌اهمیت نیستند؛ بلکه در تحلیل ساختارها و اندیشه‌ها و فرایندهای تاریخی نقش بسیار اساسی ایفا می‌نمایند. کوره راه اندیشه، به کسانی می‌پردازد که تاریخ رسمی اندیشه به آسانی از کنار آنان می‌گذرد و تحلیل آن‌ها را چندان بهایی نمی‌دهد، حال آن‌که همین انسان‌ها و اندیشه‌های ظاهراً بی‌ارزش، نقش اساسی در تحلیل مناسبات اجتماعی بر عهده دارند. اگر نقش روشنفکر را تغییر اهمیت و ماهیت یک موضوع در ساحت ذهن انسان‌ها بدانیم، به این موضوع بیش‌تر عنایت خواهیم داشت.

در جامعه‌ی ما، پرداختن به اندیشه تابع مد زمانه است و درکی معوج و تقلیدی آشکار از آن چیزی است که در غرب رایج است که معمولاً هم مسأله‌ی ما نیست. این شیوه از دوره‌ی قاجار که نخستین دوره‌ی آشنایی اجمالی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب است آغاز شده و تا دوره‌ی کنونی ادامه می‌یابد. از همین روست که می‌گوییم متفکران حاشیه‌ای جامعه‌ی ایرانی که آینه‌ی تمام‌نمای برهه‌های خاص تاریخ این مرز

1- Social Relation  
2- Social History

و بوم هستند، مهجور واقع شده‌اند؛ حال آن‌که اگر در دیدگاه‌های این افراد تأملی شود، جایگاه کشور در مراحل مختلف تاریخی بهتر روشن خواهد شد. از سوی دیگر معمولاً گفته می‌شود باید سنت (۱) را در پرتو تجدد بازسازی کرد و به منظور انطباق آن با شرایط جدید باید همین سنت را نقد کرد؛ اما در مقام عمل حتی تعریفی از سنت ارایه نمی‌شود یا این‌که بر مبنای تعاریفی مغشوش، بنیادی معوج نهاده می‌شود که قابلیت بر آن متصور نیست. به نظر می‌رسد در نخستین مرحله و در غیاب تعریف مشخصی از سنت باید درک روشنفکران ایرانی از مقوله‌ی تجدد (۲) مورد نقادی و ارزیابی واقع شود و این نقد مقدمه‌ی لازم بر هرگونه تاریخ‌نگاری اندیشه است. تفاوت بین تاریخ‌نگاری دروغین و تاریخ‌نگاری واقعی کشور، از این رهگذر روشن می‌شود، تاریخ‌اندیشه‌ی ایرانی به شکل واقعی آن؛ تاریخ مختص خود را به رسمیت می‌شناسد و بر آن صحنه می‌نهد؛ اگر اندیشه‌ها را از تاریخ خاص ایران جدا کنیم، نتیجه چیزی جز همین تقلیدهای ناقص از مدهای زمانه نخواهد بود. مطلبی که در پی می‌آید در همین راستا تنظیم شده است؛ یعنی، رابطه‌ی متقابل بین اندیشه‌ها و تاریخ خاص کشور در مقاطع بحران‌های فراگیر مشروطه تا صعود رضاخان را به قدرت به نمایش می‌گذارد.

## ۲- موضوع و اهداف این مقاله

این مقاله به اندیشه‌های یکی از جریان‌های فکری حاشیه‌ای ایران می‌پردازد و نقش آن را در تکوین تحولات دوران‌ساز مقطع بعد از جنگ جهانی اول تا صعود رضاخان بر اریکه‌ی سلطنت، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. پرسش اصلی مقاله‌ی حاضر این است که از دید گرداندگان روزنامه‌ی کاوه، راه بقای ایران و هویت آن با تکیه بر تجدد اروپایی چیست؟ این مختصر در واقع جزئی‌ناچیز از طرحی عظیم است که به اندیشه‌های حاشیه‌ای ایران معاصر می‌پردازد و دامنه‌ی آن نظام‌های اندیشه را از دوره‌ی قاجار تا سال‌های اخیر می‌گیرد و هدف از آن نقد درک روشنفکران ایرانی از مقوله‌ی تجدد است. در مقاله‌ای که می‌خوانید، دیدگاه‌های مندرج در روزنامه‌ی کاوه چاپ برلین بررسی می‌شود. اگر مشروطه‌ی ایران را چیزی در حد یک سوءتفاهم ارزیابی کنیم، اندیشه‌ای که از پس مشروطه بیرون آمد مبتنی بر سوءتفاهمی بزرگ‌تر بود. اگر نسل اول برخی از مشروطه‌خواهان ایرانی خود را در کسوت دانتون، روبسپیر، کامیل دمولن، مارا و دیگران می‌دیدند، نسل دوم آنان، در جست‌وجوی یافتن ناپلئون بناپارت و نادرشاه افشار بودند تا مجد و عظمت تاریخی ایران را احیا کند؛ اما از پس

نظریه پردازی آنان، کاریکاتور نادرشاه ظهور کرد و به جای ناپلئون بناپارت کاریکاتور او، لوئی بناپارت ایرانی، پیدا شد تا با اتکا به نسلی از روشنفکران حاشیه‌ای ایران، فاتحه‌ی مشروطه را برای همیشه بخواند و مرده‌ریگ مشروطه را که مجلس بود «طویله» نام نهد. مقدمات نظری این تکاپو را در این مقاله بررسی می‌کنیم.

### الف) دسته‌بندی‌های فکری بعد از مشروطه

بدون تردید، نهضت مشروطه نقطه‌ی عطفی در تاریخ تحولات فکری و سیاسی ایران است به گونه‌ای که این جنبش عظیم تاریخی مبنای تاریخ معاصر ایران قرار گرفته است. سیدحسن تقی‌زاده، یکی از چهره‌های مؤثر این خیزش تاریخی بود که در طول زندگی سیاسی خود فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرد. در این دوره، وی یکی از تندروترین رهبران سیاسی مشروطه بود که به دلیل فعالیت‌هایش ناچار راه تبعیدی نسبتاً طولانی را به اروپا در پیش گرفت (۳). با این تبعید نخستین دوره‌ی فعالیت سیاسی او به انجام رسید (۴) و دوره‌ای دیگر در زندگی‌اش آغاز شد که نقطه‌ی عطف آن را باید انتشار روزنامه‌ی کاوه در برلین به‌شمار آورد. سرخوردگی بسیاری از مشروطه‌خواهان از تحولات درونی کشور با این دوره مصادف شده بود. اگر تقی‌زاده در زمره‌ی افرادی بود که از همان ابتدا بر جدایی حوزه‌های دین و سیاست از یکدیگر پای می‌فشرد (۵)، در مقابل، نیروهای قدرتمندی وجود داشتند که در سودای آمیزش و اختلاط تمدن و تجدد غرب با اندیشه‌های سنتی - به خصوص فقه - بودند. به عبارت دیگر: گفتار مسلط با کسانی بود که می‌خواستند با ماده‌ی سنت‌های فکری خاص خود با صورت تجدد به هم درآمیزند. از این رهگذر بحرانی عظیم در حوزه‌ی نظر روی داد که در عمل بحران‌های اجتماعی فراوان آفرید و اغتشاش‌های عدیده به ظهور پیوست. آنچه رویداد بود، نه نسبتی با تجدد داشت و نه با سنت‌های دینی (۶). شکست عظیم مشروطه بار دیگر برخی از روشنفکران ایرانی را به این صرافت انداخت که تجدد را بازتعریف نمایند و برای کشوری مثل ایران ایدئولوژی خاص آن را ترویج نمایند (۷). این دوره مصادف بود با جنبش‌های ناسیونالیستی اروپا و زایش اندیشه‌های فلسفی خاصی که ناسیونالیسم را به مثابه‌ی ایدئولوژی جوامع بورژوایی مطمح نظر قرار می‌داد. بسیاری از روشنفکران ایرانی مقیم غرب، به امید یافتن مفری برای خروج ایران از بن‌بست‌های سیاسی و اجتماعی راه چاره را در تمسک به ناسیونالیسم ایرانی دیدند (۸) که نخستین جرقه‌های آن از دوره‌ی ناصرالدین‌شاه زده شده بود. این ایدئولوژی از سوی شمار

زیادی از روشنفکران ایرانی نسل دوم مشروطه ترویج می‌شد. در این مقطع تاریخی، از نسل نخست مشروطه خواهان محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده و حسین‌قلی‌خان نواب پرچمداران اصلی و با انگیزه این جنبش تاریخی بودند (۹).

به‌طور کلی آرایش نیروهای فکری حاضر در صحنه‌ی ایران به این شکل بود: عده‌ای هنوز به مرده‌ریگ اندیشه‌ی مغشوش مشروطه چسبیده بودند و تمنای محال بازگشت به آن ایام را داشتند. گروهی دیگر به‌دنبال انقلاب بلشویکی روسیه، حزب کمونیست ایران را تشکیل داده بودند و مهم‌ترین پرچمداران آن میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری)، اوتیس میکایلین (سلطان‌زاده) و حیدرخان عمواغلی (تاریوردی) بودند. بین این دسته، افرادی با تمایلات شبه بلانکیستی (۱۰) دیده می‌شدند و عده‌ای آنارشیزم و ماجراجو هم بین آنان مشاهده می‌شد که مهم‌ترین آن‌ها احسان‌الله‌خان دوستدار (۱۱) بود که در همان ایام فعالیت‌هایش به دیده‌ی سوءظن نگریسته می‌شد. گروه سوم متشکل از روحانیانی بود که ابتدا از مشروطه دفاع می‌کردند، اما اینک از آن قطع امید کرده بودند. گروه چهارم بقایای حزب اعتدالی و دموکرات عصر مشروطه بودند که بعدها با هم ائتلاف نمودند و به رهبری سلیمان میرزا اسکندری حزب سوسیالیست را راه‌اندازی نمودند که راه را برای دیکتاتوری رضاخان فراهم ساخت؛ اما گفتار (۱۲) مسلط این دوره هیچ‌کدام از این دسته‌ها نبود، گفتار اصلی این دوره، حول محور ضرورت استقرار مرد قدرتمند دور می‌زد و ایدئولوژی آن هم باستان‌گرایی<sup>۱</sup> بود که به شدت متأثر از آموزه‌های محافظی خاص در بین پارسیان هند بود. اینان در صد برآمده بودند تا دولتی با ایدئولوژی موردنظر خویش شکل دهند و فصلی نوین در تاریخ معاصر ایران بکشایند. یکی از برجسته‌ترین سخنگویان این ایدئولوژی در این برهه‌ی خاص تاریخی، روزنامه‌ی کاوه بود که توسط سیدحسن تقی‌زاده در برلین منتشر می‌شد.

## ۱- انتشار روزنامه‌ی کاوه

پس از جنگ جهانی اول، تقی‌زاده و نواب در برلین به انتشار روزنامه‌ی کاوه اقدام نمودند. گردانندگان روزنامه‌ی کاوه درحقیقت همان گردانندگان کمیته ملی ایران در برلین بودند که سید حسن تقی‌زاده و حسین‌قلی‌خان نواب دو تن از برجسته‌ترین

اعضای آن به‌شمار می‌آمدند و در ایران افرادی مثل احمد علی (مورخ‌الدوله) سپهر که در این دوره کارمند سفارت روسیه در تهران بود، با آن مرتبط بودند. روزنامه‌ی ارگان این گروه بدون این که فهم درستی از اندیشه‌ی تجدد و ترقی داشته باشد، این اندیشه را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بود. گردانندگان روزنامه معتقد بودند که دستاوردهای تمدن جدید غرب را باید کاملاً اخذ نمود و در ایران رواج داد. ایشان می‌گفتند گزینش از تمدن غرب غیرممکن است و راه به‌جایی نخواهد برد. انتشار روزنامه‌ی کاوه را می‌توان سرآغاز دوره‌ای از تاریخ روشنفکری ایران به‌شمار آورد که فصل نوینی را در تاریخ تجددطلبی ایرانیان گشود. اهداف اعلام شده از سوی گردانندگان این روزنامه برای تجدد ایران تأثیر زایدالوصفی بر جریان‌های روشنفکری (۱۳) این دوره و دوره‌های بعدی باقی‌گذاشت و بسیاری از اندیشه‌گران ایرانی را تحت تأثیر قرار داد. به‌عبارتی: گفتار حاکم بر اندیشه‌ی تجددخواهی روزنامه‌ی کاوه، روح غالب این دوران و اندیشه‌ی مسلط جریان روشنفکری به‌شمار می‌رفت. پس از انتشار روزنامه‌ی کاوه، بسیاری از جریان‌های روشنفکری تحت تأثیر آن به تلاش و تکاپو پرداختند و در این هنگام واکنش‌های ضدتجدد هم صورت گرفت؛ یعنی، این که عده‌ای دیگر به دنبال انتشارات آرای روزنامه‌ی کاوه، به واکنش شدید علیه آن برخاستند؛ گروهی با همه‌ی آرمان‌ها و دستاوردهای مشروطه به ستیز برخاستند (۱۴) گروهی دیگر تحت تأثیر تعالیم دینی برنامه‌های ویژه‌ی خود را ارایه نمودند (۱۵) لیکن هیچ‌کدام از آن‌ها نتوانستند گفتار غالب را دستخوش تغییر سازند و این خود نشان‌دهنده‌ی این نکته بود که اندیشه‌های کاوه برخاسته از ضرورت‌ها و نیازهای مبرم اجتماعی کشور بود (۱۶).

## ۲- کاوه و نقد مشروطه‌ی ناقص

به‌دنبال بحران‌های عظیم مشروطه که ریشه در ماهیت دوگانه‌ی ساختار نظری آن داشت، بسیاری از اصلاح‌طلبان ایرانی برای رها ساختن کشور از گردونه‌ی بسته‌ی انحطاط همه‌جانبه توصیه می‌کردند که برخی از مظاهر و ظواهر تمدن جدید اخذ شود و با اتکا به آن کشور ایران راه رشد و توسعه‌ی همه‌جانبه بی‌ماید و در برابر سیل بنیان‌کن غرب سخنی تازه ارایه نماید که حافظ منافع ملی و بقای هویت ایرانی (۱۷) گردد. اگر چه در ضرورت و اصل این مقوله تفکیک و تمایزی بین تجددخواهان دیده نمی‌شد؛ اما در باب راه و روش اجرایی اخذ این ظواهر اختلافاتی بین آنان وجود داشت. درحقیقت بسته به نوع سؤالی که اصلاح‌طلبان مطرح می‌کردند، نوع پاسخ‌ها هم

متفاوت بود؛ اما پرسش اصلی در مورد راز ترقی غرب و علل اضمحلال ایران بود. در برابر این پرسش هم پاسخ‌های متفاوتی مطرح می‌گردید که پرداختن به همه‌ی آن‌ها در حوصله‌ی این مقاله نمی‌گنجد؛ اما در این جا به مطالعه‌ی موردی روزنامه‌ی کاوه که در واقع بازتاب دیدگاه‌های تقی‌زاده است می‌پردازیم:

آنچه گفتار نویسندگان روزنامه‌ی کاوه را از دیگر گفتارها متمایز می‌نمود، اندیشه‌های آنان در مورد شیوه‌ی اخذ تمدن جدید و نقطه‌ی عزیمت آن‌ها به سوی تجدد بود که در حقیقت نقطه‌ی عطفی در مقطع خاصی از تاریخ روشنفکری ایران به‌شمار می‌رود. آن چیزی که در مرحله‌ی نخست اهمیت زیادی داشت، برخورد گرداندگان کاوه با مسأله‌ی اخذ تمدن جدید و حدود و ثغوری بود که برای این کار قایل می‌شدند. این اندیشه مبتنی بر قبول و ترویج تمدن جدید بدون هیچ قید و شرطی بود و عواملی که آن‌ها را به این اندیشه نزدیک می‌ساخت، انحطاط همه جانبه‌ی ایران از نظر علمی، سیاسی و اخلاقی بود و از طرف دیگر شکست جریان تجددخواه در مقطع مشروطیت که علی‌رغم تلاش‌های متمادی به دلیل بحران‌های موجود در نظر و عمل نتوانست - حتی گامی - جامعه‌ی ایران را به سوی پیشرفت هدایت کند و از انحطاط گسترده‌ی آن جلوگیری به‌عمل آورد. از نظر آن‌ها ایران با وجود تجربه‌ی ناموفق مشروطه، چه از نظر عینی و چه از نظر ذهنی، در کلیه‌ی عرصه‌های حیات از ملت‌های متمدن فرنگ «صد هزار فرسنگ» عقب‌تر است (کاوه، سال اول، ش ۶: ۶).

گذشته‌ی ناکام تجددخواهی و هبوط جامعه‌ی ایرانی در هرج و مرج و سقوط آن در هاویه‌ی اخلاق فردی و گریز آن‌ها از اخلاق مدنی و امتناع شکل‌گیری مناسبات جدید تمدنی، دست‌اندرکاران کاوه را نسبت به درستی راهی که در گذشته پیموده شده بود، به تردید می‌انداخت و آن‌ها را نسبت به جریانی که به دنبال‌گزینش وجوهی از تمدن و فرهنگ غرب و انطباق آن بر شرایط ایران بود و بدون پرسش جدی از سنت می‌خواست با حفظ میراث تاریخی گذشته از دستاوردهای تجدد هم بهره‌مند شود، روی‌گردان می‌ساخت. از دید نویسندگان این روزنامه، جریان‌های غالب تجددخواه در گذشته می‌خواستند با حفظ قیود قدیمه، دستاوردهای تمدن جدید را اخذ کنند. به‌همین دلیل اجتهاد بی‌معنی می‌نمودند و اقدامات نیمه‌کاره‌ای انجام می‌دادند که نه می‌توانست حافظ سنن و ودایع تاریخی گذشته باشد و نه می‌توانست حتی اندکی ایرانیان را با مفاهیم مدنیت نوین هم‌سو سازد؛ زیرا ساختار و سامان فکری مدنیت نوین از اساس با تلقیات سنتی در تعارض بود و مبانی آن‌ها با یکدیگر تناقض داشت؛ به همین دلیل

سنت نمی‌توانست با تجدد وارد داد و ستد شود و گفت‌وگو بین آن‌ها ممتنع بود. بنابراین، اعلام شد اگر تجددخواهان واقعاً سودای رهبری ایرانیان به سوی نجات و فلاح را در سر می‌پروراندند، باید جرأت‌کنند و این قیود را به‌کناری نهند و تمدن جدید را با الزامات آن بپذیرند؛ در غیر این صورت بهتر است با همان شیوه‌های گذشته زندگی کنند و حداقل به الزامات سنت وفادار بمانند؛ زیرا این شیوه بهتر از این است که به «تجدد ناقص» دست یازند (۱۸).

به عبارتی: گردانندگان کاوه، مدرنیته را با تمام الزاماتش و با عنایت به خرد و عقل بشری که مبنای آن بود، مورد توجه قرار می‌دادند و معتقد بودند این نظام تمدنی را باید یک‌جا مورد تأمل و پذیرش مجدد قرار داد. گردانندگان روزنامه به آن‌دسته از ایرانیانی که به نام وطن‌پرستی در مورد برتری عادات و آداب و رسوم و سنن ایرانی بر ملت‌های اروپایی فخر می‌فروختند، می‌تاخت و خطاب به آن‌ها می‌گفت تا ایرانی از سر جهالت و غفلت تصور می‌کند که عادات و آداب او بر سایر ملل دنیا برتری دارد؛ محال است در جاده ترقی قرار گیرد. آن‌ها به کسانی که داعیه‌ی وطن‌پرستی داشتند؛ زبان فرانسه می‌دانستند و سری به استانبول و مصر و بمبئی زده بودند، طعن می‌زدند که با سخنان موهوم خود در مورد فضایل ملت ایران باعث جهل، غفلت و گمراهی مردم می‌شوند. گفته می‌شد این عده تصور می‌کنند اقرار بر تفوق علمی و ترقی و تمدن اروپا و عقب‌ماندگی ایرانیان خیانتی ملی است، در صورتی که نگاه‌داشتن مردم در جهل و سرگرم‌داشتن آن‌ها به امور موهوم، جنایت ملی است؛ باید با نشر حقایق علمی، ایرانیان را بر فقر مادی و معنوی خودآگاه ساخت و آن‌ها را به حرکت درآورد. باید به جای تجدد ناقص و تشبثات نیمه‌کاره، تمدن جدید را بدون چون و چرا قبول نمود. بر اساس تجارب این افراد، توصیه می‌شد صلاح ایران در این است که «جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً» فرنگی شود و هیچ راه دیگری وجود ندارد (۱۹). سپس می‌افزودند اگر اندیشمندان ایران این راه را اختیار کنند و در آن مسیر جداً گام نهند، نه تنها ایران، آباد و خوشبخت می‌گردد؛ بلکه از خطراتی که در حال و آینده در کمین او نشسته است آزاد خواهد شد (کاوه، سال اول، ش ۱: ۲).

براساس این استدلال‌ها و با توجه به چنین اولویت‌هایی بود که در شماره‌ی اول دوره‌ی جدید روزنامه، مصادف با ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، سیاست خود را در مورد مدرنیته قبول و ترجیح تمدن اروپایی را در ایران و تسلیم مطلق در برابر آن عنوان کردند. (صص ۱ و ۲) تعدادی از جراید ایران از در مخالفت با این اندیشه برآمدند و آن‌ها در



برابر چنین جریان‌هایی استدلال می‌کردند. برخلاف نظر دیگر روشنفکران؛ عقب‌ماندگی ایران صرفاً در پاره‌ای از علوم و صنایع نیست که با پذیرش آن‌ها ایران در جرگه‌ی ملل متمدن درآید؛ بلکه انحطاط و عقب‌ماندگی کشور بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که تصور می‌شود؛ زیرا ایرانیان هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی تهی‌دست به‌شمار می‌آیند؛ امری که با تقلید همه‌جانبه از تمدن جدید و حتی پذیرش الفبای لاتین به‌جای عربی غیرممکن است. اما چه‌گونه می‌شد تمدن جدید را پذیرفت و با توجه به ویژگی‌های ایران ترویج کرد؟ این گروه معتقد بودند که «اجتهادات بی‌معنی» بالأخص در جریان مشروطه، آن هم با یک سال بحث لفظی در مورد لغت مشروطه اثبات کرد که بسیاری از اجتهادات روشنفکران ایرانی بی‌محتوا و مهمل بوده است؛ زیرا تصور می‌شد مشروطه نوعی رسم و آیین حکومت‌داری است یا مثل میوه‌هایی چون آناناس و موز است که محصول کشورهای خارجی است و در مملکت ما وجود نداشته است (کاوه، سال دوم، ش ۸: ۶).

عقب‌ماندگی و جهل عمومی ایران باعث گردید که علاج حقیقی خرابی کشور وابسته به دو اقدام اساسی تلقی شود: نخست استخدام فوری تعدادی مستشار خارجی و دیگر اصلاحات نیمه‌کاره و تصویب لوایحی که هیچ ضمانت‌اجرایی نداشت و اجرای این پیشنهاد نیز از دو حال خارج نبود: یا فرنگی‌هایی که در استخدام ایران بودند باید آن لوایح را براساس میل و رغبت ایرانیان اجرا می‌کردند یا فرنگی‌هایی که عملاً حکومت را در اختیار خود قرار داده بودند، باید به اجبار آن اصلاحات را عملی می‌نمودند. از دید نشریه‌ی کاوه - که در این دوره بازتاب‌دهنده‌ی دیدگاه‌های تقی‌زاده بود - دعوت از مستشاران خارجی امری دایمی و اساسی برای تجدد ایران شمرده نمی‌شد؛ بلکه آن را امری موقتی و به منزله‌ی تعمیر فوری و سریع بنای کهنه‌ی ایران به دست معماران ماهر خارجی تلقی می‌کردند و اعتقاد داشتند بنای ایران جدید باید توسط خود ایرانیان انجام گیرد و برای تهیه‌ی مصالح آن و نیز تربیت معماران ماهر، تعلیمات عمومی و دارالفنون‌های متعدد تشکیل شود (سال دوم، ش ۱۲: ۳). از نظر روزنامه، این کار اساسی‌ترین و مهم‌ترین اقدام برای تجدد و ترقی کشور بود.

### ۳- تقدم فرهنگ بر همه چیز

نویسندگان کاوه بر این باور بودند که جامعه‌ی ایران در انحطاط تمام‌عیار به‌سر می‌برد (۲۰) و بنای آن از پای‌بست ویران است؛ پس تجدید بنای آن با اتکا بر اساسی

استوار بر تعمیرات جزئی برتری دارد. آنان به تجددخواهان دیگر ایراد می‌گرفتند که نتوانسته‌اند علت اصلی عقب‌ماندگی کشور را تشخیص دهند؛ زیرا بحث غالب آن‌ها درباره‌ی سیاست و اصلاحات سیاسی بوده است و علت انحطاط ایران را در برابر غرب نداشتن توپ و ارتش منظم و دستگاه دولتی پیشرفته می‌دانستند. به عبارتی: آن‌ها بیش‌تر به اصلاحات سیاسی می‌اندیشیدند و از این نکته غفلت می‌ورزیدند که تفاوت اصلی جامعه‌ی ایرانی با غرب در میزان معرفت عمومی و درجه‌ی روشنی عقول اجتماعی نهفته است و نه چیز دیگر (سال ۱، ش ۶: ۴).

به دلیل غفلت از ماهیت اندیشه‌ی ترقی که از عصر انقلاب فرانسه در اروپا رواج پیدا کرده بود؛ این گروه وقت خود را عمدتاً صرف کابینه‌سازی یا برانداختن کابینه‌ها می‌کردند و به بحث و نزاع در این زمینه می‌پرداختند که آیا تمرکز بهتر است یا عدم تمرکز و آیا جمهوری فرانسه صحیح‌تر است یا جمهوری سویس و امریکا؛ به همین دلیل بیش‌تر به اشخاص توجه داشتند و ابداً سخنی از تعلیم عمومی، تأسیس مدارس و انتشار کتاب که وسیله‌ی اصلی نجات و ترقی کشور است به میان نمی‌آمد؛ به همین دلیل مجموعه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌های آن‌ها کوچک‌ترین ارغمانی نداشت و هیچ ثمری به بار نیاورد (سال دوم، ش ۵: ۴).

کاوه، ریشه‌ی معایب و علت اصلی بدبختی‌های ایران را در نتیجه‌ی بی‌سوادی عمومی و جهل عامه می‌دانست و معتقد بود نقطه‌ی عزیمت نوسازی ایران باید تعلیم عمومی و نشر علوم جدید باشد. بنابراین؛ این عده تجدد را در وهله‌ی نخست مقوله‌ای فرهنگی و مربوط به حوزه‌ی معرفت می‌دانستند و نه الزاماً پدیده‌ای سیاسی. به همین دلیل بود که در صدد یافتن محمل‌ها و تأسیس نهادهای فرهنگی برای اخذ و ترویج آن دیدگاه‌ها در جامعه بودند.

در درجه‌ی دوم، تجدد امری درونی و وابسته به اصلاحات اساسی داخلی شمرده می‌شد که طبق آن مردم باید مستعد قبول و ترویج تمدن جدید باشند و طبقات اداره‌کننده‌ی آن روز کشور که نجات و ترقی ایران را در گرو مساعدت‌های بین‌المللی می‌دیدند و تمام بدبختی‌ها و خرابی کشور را ناشی از نفوذ خارجی تلقی می‌کردند و به جای یافتن وسایلی برای نجات ایران و دست زدن به اصلاحات داخلی؛ همیشه به سفارتخانه‌های خارجی چشم امید داشتند، و افراط در این زمینه را یکی از خطاهای بزرگ در مسیر ترقی و تجدد ایران به شمار می‌آوردند (سال دوم، ش ۱۲: ۶).

نجات حقیقی ایران موکول به اصلاحات داخلی دانسته می‌شد و نه سیاست‌های کشورهای خارجی. اساسی‌ترین اصلاح داخلی را هم تعلیم عمومی می‌دانستند و معتقد بودند آن چیزی که ذهن اهل سیاست را به خود مشغول داشته است و همه‌ی بدبختی‌ها را به نفوذ دول بیگانه احاله می‌کند؛ تنها با بیداری و آگاهی مردم از بین می‌رود. تا زمانی که ایرانی‌ها تربیت نشوند و با سواد نگردند نفوذ و حتی لشکرکشی یک دولت خارجی در ایران استمرار خواهد داشت و اگر روس‌ها برونند عثمانی‌ها جای آن‌ها خواهند آمد (سال دوم، ش ۷: ۶).

به نظر کاوه، اقدامات کسانی که آن‌ها را «سیاستچی» می‌نامید در راه نجات و سعادت ایران نبود، چون این دسته هدف خود را صرفاً مداخله در امور دولت و انتقاد از آن قرار داده بودند و به غلط کلیه اصلاحات را متوجه ماشینی می‌دانستند که نام آن را دولت یا به قول همان سیاستچی‌ها کابینه می‌نهادند و به اصلاحات دیگر توجهی نداشتند.

این گروه، اساس ترقیات را تعلیمات عمومی می‌دانستند و هر اقدامی که در جهت آن منظور صورت نمی‌گرفت؛ تلاشی بیهوده و تلف کردن سرمایه‌های معنوی تلقی می‌شد. بنابراین، برای بنیان‌گذاری ایران نوین، نیاز به نیروهای ماهر و آگاه احساس می‌شد که اگر این نیروی جدید که با تمدن نوین غرب آشنایی داشت تربیت نمی‌شد و خرافات را از افکار عمومی نمی‌زدود و کشور را آماده‌ی تجدد نمی‌نمود؛ راه به‌جایی برده نمی‌شد. کاوه، اصلاح‌طلبان را مورد خطاب قرار می‌داد و اهمیت تعلیم عمومی را با لحنی تلخ گوشزد می‌کرد و خاطر نشان می‌نمود که اگر کسانی به درستی در فلسفه‌ی ترقی و تمدن ملل تأمل کنند، این نتیجه‌ی بدیهی به دست می‌آید که نجات کشور از انحطاط و عقب‌ماندگی بدون تردید وابسته به تعلیمات عمومی است. تمام اقدامات دیگر از قبیل اصلاحات جزئی و بی‌اثر برای نجات کشور هیچ تأثیری ندارد. آن‌ها تأکید می‌کردند اگر هزار بار کابینه عوض شود و نیروهای جوان و با تجربه و آزادی‌خواه سرکار آیند و اگر چند شهر ایران به تجدد قیام کنند و خان‌ها را غارت نمایند و اگر در هر شهری یک حکومت به قول آن‌ها «شوروی جمهوری» تأسیس شود و بعد به هم بخورد و اگر باز هم مستشاران امریکایی (۲۱) استخدام شوند و ده‌ها کار دیگر صورت گیرد؛ باز هم ایران قدمی به پیش نخواهد رفت و نه تنها از چنگال دولت‌های بیگانه، بلکه از معایب و بلایای اجتماعی و انحطاط داخلی که به مراتب از تسلط بیگانگان بدتر است، نجات پیدا نخواهد کرد. تنها چیزی که می‌تواند مایه‌ی نجات ایران باشد، فقط و فقط تعلیم عمومی است (سال اول، ش ۴: ۲).

به عبارتی: آگاهی ملی و بیداری و هوشیاری اجتماعی و آگاه ساختن مردم به حقوق خود نقطه‌ی عزیمت کاوه در انتقال تجدد به ایران بود. به عبارت بهتر: رواج اندیشه‌ی تجدد و الزامات آن، مقدم بر هرگونه اصلاحات روبنایی تلقی می‌شود؛ گرچه خود گردانندگان کاوه در مبانی این اندیشه تأملی نکردند.

کاوه بر این باور بود که اگر دوره‌ی پانزده ساله‌ی بعد از صدور فرمان مشروطه منجر به این می‌شد که تجددخواهان علاج واقعی بیماری ملی را درست تشخیص دهند و به تعلیم عمومی و بالا بردن سطح افکار مردم بپردازند، ایران صدها فرسنگ جلوتر می‌رفت. آن‌ها می‌گفتند این اندیشه که تعلیمات عمومی دیر به نتیجه می‌رسد، فکری غلط است و هر چه این مقوله به تعویق افتد اصلاحات اساسی و پایه‌ای هم کندتر می‌گردد (سال اول، ش ۴: ۳).

با این وصف، گردانندگان این نشریه، هیچ‌گاه برنامه‌ای جامع و قابل اجرا برای توسعه‌ی تعلیم و تربیت عمومی در جامعه‌ی ایران ارائه نکردند و این با درجه‌ی اهمیتی که آن‌ها برای این امر قایل بودند تناقض داشت. درحقیقت برنامه‌های پیشنهادی آن‌ها مشتمل بر چند توصیه‌ی کلی بود (۲۲). اجازه دهید ابتدا این توصیه‌ها را ذکر نمایم و آن‌گاه به نتیجه‌گیری پیرامون آن‌ها بپردازیم: از دیدگاه کاوه، آن‌چه برای رشد و آگاهی مردم مناسب‌تر است ترویج جدی این اندیشه می‌باشد که نشر علم و معرفت در بین مردم اولویت نخست دارد. آنان گوشزد می‌کردند که باید به مردم یادآوری نمود که این مقوله مبرم‌ترین نیاز ملی است. از طرفی تشکیل و اعزام هیأت‌های مختلف را برای امر سوادآموزی در اقصی نقاط کشور پیشنهاد می‌کردند و معتقد بودند باید در سراسر ایران کتابخانه‌های عمومی تأسیس کرد. کمک به مدارس و توسعه‌ی آن‌ها، هم‌چنین ترجمه و نشر کتاب‌هایی که در بیداری عمومی سهم دارند؛ در دستور کار آن‌ها قرار داشت. هم‌چنین پیشنهاد می‌کردند که به شکل فوری تعدادی از محصلین ایرانی به ممالک پیشرفته اعزام شوند تا تحصیل علوم جدید نمایند و در پایان تذکر می‌دادند که اگر این کارها صورت گیرد، بعد از ده سال ایران حرکت بزرگی به سوی ترقی خواهد کرد و بنای تجدد و وحدت ملی استحکام خواهد یافت؛ چنان‌که ژاپنی‌ها هم از همین طریق تجدد و ترقی را آغاز کردند (سال اول، ش ۴: ۵).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم، مقصود این گروه از گسترش تعلیم عمومی، درحقیقت گسترش سوادآموزی بود و نسخه‌هایی که تجویز می‌کردند، هیچ تفاوتی با برخی از اندیشه‌گران دوره‌های پیش‌نداشت. بدون توجه به موقعیت جغرافیایی آداب و

رسوم و زبان و سنن ملی همراه با عادات و اخلاقیات اجتماعی ایرانیان و ژاپنی‌ها، این دورا با یکدیگر مقایسه می‌کردند. از طرفی، هیچ‌گاه دیده نشد که نویسندگان این نشریه از موانع انتقال آگاهی یا همان خرد مدرن غرب به ایران یاد کنند و در مبانی سنت‌های مرسوم در جامعه‌ی خود تأمل نمایند و از سر و قوف به ضرورت‌های تمدن جدید از آن پرسش به عمل آورند. درحقیقت، تلاش‌های نویسندگان کاوه بیش از آن که در راه تأملات عقلانی در مبانی تجدد و پرسش از علل امتناع حصول ایرانی‌ها به آن در شرایط تاریخی خاص کشور صرف گردد؛ مصروف پرداختن به ضرورت تعلیم عمومی و آموختن الفبا و خواندن و نوشتن می‌شد که اگر چه در جای خود اهمیت زایدالوصفی دارد؛ لیکن به‌هیچ‌وجه جای طرح پرسش نوین در شرایط تاریخی خاص ایران را نمی‌گرفت.

#### ۴- ضرورت استقرار حکومت مقتدر مرکزی

وضعیت بحرانی پس از جنبش مشروطه و بسته شدن پی‌درپی مجالس اول تا سوم و روی کار آمدن دولت‌های ضعیف و ناتوان و هرج و مرج گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، ضرورت تأسیس دولت مرکزی مقتدر را بیش از پیش آشکار کرده بود. نویسندگان کاوه، ریشه‌ی نابسامانی‌ها را در عملکرد سیاستمداران می‌دانستند و بی‌ثباتی و تزلزل و سقوط پی‌درپی کابینه‌ها را به ایشان نسبت می‌دادند. بنابراین، از آنان می‌خواستند به جای کابینه‌سازی و تلاش برای برافکندن کابینه‌ی رقیب، ایجاد یک حکومت با ثبات و مرکزی را سرلوحه کار خود قرار دهند و از این طریق زمینه‌های اصلاحات و استقرار امنیت را فراهم آورند. گفته می‌شد در وضعیت بحرانی نمی‌توان به اصلاحات زیربنایی دست زد نمی‌توان تعلیمات عمومی را گسترش داد و مستشاران فرنگی را جهت انجام اصلاحات فوری به ایران فراخواند. بنابراین، نخستین قدم برای اصلاحات فوری و مقدمه لازم برای هرگونه اصلاحات اساسی در تقویت دولت مرکزی و فراهم کردن لوازم دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت استوار، هرچند به شکل موقت منحصر است و تنها در این صورت می‌توان امیدوار بود که فضا برای انجام اقدامات ملی آماده شود (سال دوم، ش ۱۲: ۴).

گردانندگان کاوه - هم‌چون گذشته - استخدام کارشناس را از جمله گام‌های اساسی برای توسعه و پیشرفت ایران تلقی می‌کردند. همان‌طور که می‌دانیم حداقل از دوره‌ی مشروطیت، اندیشه‌ی استخدام مستشار خارجی در بین برخی از ایرانیان وجود داشت؛

اما با وجود گذشت زمان و تجربیات عدیده که حاکی از بیهودگی هرگونه اصلاح روبنایی بود، در این زمینه باز هم بر همان دیدگاه‌ها تأکید می‌شد؛ از طرفی، معلوم نیست منظور کاوه از اصلاحات فوری چیست؟ زیرا اصلاحات امری تدریجی است و به مقتضای شرایط فرهنگی و اجتماعی تغییر می‌کند؛ اما آن چیزی که مورد نظر کاوه بود، تغییر و تحول اساسی در ساختارهای مختلف اجتماعی محسوب می‌شد و آن هم جز از طریق یک انقلاب فراگیر توده‌ای غیرممکن به نظر می‌رسید؛ اما شرایط عینی و ذهنی برای وقوع انقلاب نیز مهیا نبود. به‌همین دلیل بود که گردانندگان کاوه برای این تغییرات فوری از «استبدادمنور» دفاع می‌کردند و معتقد بودند یک مستبد خوب و ترقی‌خواه مثل پطرکبیر در روسیه یا میکادو در ژاپن یا بیسمارک در آلمان، در زمره‌ی این‌گونه اصلاح‌طلبان هستند. ملاحظه می‌کنیم که باز هم بدون توجه به الزامات داخلی، به تقلید از الگوهای خارجی توجه می‌شد؛ آن هم از کشورهایی که به لحاظ ساختاری کاملاً با ایران متفاوت بودند. از دو نوع دیگر حکومت، یعنی استبدادی و مشروطه‌ی معیوب و ناقص هم یاد می‌کردند و از نوع چهارم آن تحت عنوان مشروطه‌ی کامل و صحیح نام می‌بردند که به نظر آن‌ها بهترین شکل حکومت است؛ لیکن تحقق آن در ایران غیرممکن است و این نوع حکومت فقط در بین ملل متمدنی امکان ظهور دارد. برخی گردانندگان کاوه مثل نواب و تقی‌زاده در دوره‌ی مشروطه از سران حزب دموکرات بودند و در سرنگونی دولت‌ها نقش اساسی ایفا می‌کردند؛ اما این بار به جای تأمل در علل ناکامی مشروطه و درس گرفتن از گذشته‌ی تاریخی برای علل ناکامی مشروطه، در ثبات اوضاع و استقرار امنیت و آرامش، استبداد منور را برای کشوری مثل ایران توصیه می‌کردند. آنان با صراحت می‌گفتند همان‌طوری که پطر و میکادو برخلاف میل توده‌های مردم رفتار کردند و لوازم ترقی و تجدد را در کشورهای خود جاری نمودند و مردم را طبق الگوهای تجدد تربیت کردند، در ایران هم باید یک مرد مقتدر زمام امور را در دست گیرد و کشور را به‌سوی تجدد هدایت کند؛ لیکن از دید آنان این راه هم معایبی دارد، مهم‌ترین عیب این است که اشخاص صالح در ایران وجود ندارند و شرایط لازم برای استقرار دیکتاتوری منور مهیا نیست، بنابراین یا باید به استبداد فاسد تن در دهند یا به مشروطه‌ی ناقص (سال دوم، ش ۹: ۳ و ۴).

همان‌طور که گفتیم؛ از دید کاوه، استقرار مشروطه‌ی واقعی در ایران ممکن نیست پس‌روی کار آوردن یک حکومت مقتدر و با ثبات در چارچوب مشروطه‌ی ناقص از نخستین فرایض فوری ایرانیان است و کاوه از تجددخواهان و سیاستمداران می‌خواست

که پیش از همه یک حکومت قدرتمند و با ثبات را روی کار آورند و سپس بدون گذران وقت، کارشناسان خارجی را برای انجام اصلاحات به ایران دعوت کنند و هم‌زمان با این اقدامات با جدیت تمام سعی در تعلیم و تربیت مردم نمایند؛ به امر بسط دانش در میان مردم بکوشند تا شاید ایران در جاده‌ی پیشرفت قرار گیرد و آب رفته به جوی باز آید، در غیر این صورت، سایر تلاش‌ها نتیجه‌ای نخواهد داشت (سال دوم، ش ۱۲: ۶).

آن چیزی که ایران را از روسیه، ژاپن و آلمان - به‌عنوان کشورهای که استبداد منور را پشت سر گذارده و کشورهای خود را در مسیر پیشرفت اقتصادی قرار داده بودند - متمایز می‌ساخت، دو چیز بود: نخست روحیه‌ی ناسیونالیستی اعتقاد به برتری نژادی و دیگری وجود ساختار قدرتمند فئودالی در این کشورها.

## ۵- نخبه‌سالاری و نقد عوام‌گرایی<sup>۱</sup> سیاسی

از جمله اموری که مورد توجه گرداندگان کاوه قرار داشت، تأکید زایدالوصف بر نقش نخبگان در تحولات جامعه‌ی ایران بود. برخلاف عهد مشروطه که این گروه بر نقش توده‌های مردم در شکل‌گیری فرایندهای اجتماعی تأکید می‌کردند، این بار به نقش برگزیدگان تأکید داشتند. در جای‌جای مطالب آن‌ها از طبقه‌ی مدیره یاد می‌شد (۲۳) و ترقی و تجدد ایران را موکول به عقاید، افکار و عملکرد صحیح آن‌ها می‌دانستند و بر این باور بودند که عقلای قوم یا به تعبیر آن‌ها شبانان جامعه (۲۴) باید دور هم جمع شوند و سرچشمه‌ی انحطاط جامعه‌ی ایران را دریابند و زمینه را برای ترویج تمدن جدید مهیا نمایند. کاوه، رقم زدن آینده‌ی روشن ایران را در دست نخبگان می‌دید و البته وضعیت اسفناک ایران را هم به عملکرد آنان نسبت می‌داد. از عملکرد مدیران بعد از مشروطه، شدیداً ابراز ناخرسندی می‌شد و راز انحطاط ایران و تنزل جایگاه آن از نظر اصلاحات اجتماعی و سیاسی؛ ناشی از عملکرد نادرست این دسته از نخبگان ارزیابی می‌شد. در حقیقت گفته می‌شد: در بین این طبقه، یعنی نخبگان کشور کم‌تر کسی یافت می‌شود که به پیشرفت ایران عشق و علاقه داشته باشد و در این راه جد و جهد کند (سال دوم، ش ۹: ۲).

از دید کاوه باید به گروهی دیگر امیدوار بود؛ گروه دوم، متجددین، که تعدادشان اندک است، افرادی هستند که به اساس تمدن جدید و تفوق آن بر شیوه‌ی زندگی ملل شرق پی‌بردند و همین‌ها هستند که می‌توانند اصلاح‌طلبی و تجدد حقیقی را در پیش

1- Populism

گیرند. مأموریت تاریخی نجات و اصلاح ایران بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کند و ایران نوین یگانه امید آن‌ها است. ابراز تأسف می‌شد که تعداد زیادی از این افراد وقتی که از نزدیک با غرب آشنا می‌شوند و ترقی آن‌جا را با تنزل کشور خود مقایسه می‌کنند، کم‌کم از مردم خویش ناامید می‌شوند و به زندگی بی‌دغدغه در اروپا تن درمی‌دهند. پس از اشاره به دسته‌های مختلف این نخبگان که طبقه‌ی مدیره‌ی ایران خوانده می‌شدند؛ نتیجه‌گیری می‌شد که وقتی با سوادان و نخبگان جامعه، یک عده کوتاه‌نظر بی‌خبر و عوام باشند، تا آن‌جا که جنگ جهانی اول را کشاکش جهان بر سر معدن فیروزه‌ی نیشابور بپندارند؛ هیچ‌امیدی به آینده وجود ندارد. گروه دیگری هم هستند که به اوضاع جهانی وقوف دارند، اما یا در زمره‌ی دشمنان میهن خود هستند یا از وطن آبا و اجدادی خود متنفر می‌باشند. با وجود این دو گروه، هیچ‌امیدی برای اصلاحات در ایران نیست.

بزرگ‌ترین مشکل ایران، عدم وجود دسته‌ی سومی در بین تجددخواهان دانسته می‌شد گروهی که هم شرایط جهانی و الزامات زمان را درک کرده باشند و هم در جهت اداره‌ی امور خود قدمی بردارند. (سال اول، ش ۱۱: ۱-۴)

با چنین تحلیلی از وضعیت نخبگان ایران بود که استخدام مستشار خارجی برای انجام پاره‌ای اصلاحات کوتاه مدت، امری ضروری و علاج واقعی ایران شمرده می‌شد؛ اما برای انجام اصلاحات عمیق و ریشه‌ای، می‌گفتند: باید با گسترش تعلیمات عمومی، تأسیس دارالفنون‌های متعدد، نیروی ماهر - هم از نظر علمی و فکری و هم از نظر اخلاقی - برای بنای ایران جدید مهیا شود. گفته می‌شد اصلاحات اساسی و بنای ایران مستقل باید به دست خود ایرانی‌ها انجام گیرد. این روزنامه در کنار تأسیس دارالفنون و مراکز تحصیلات عالی، به اعزام دانشجویان برای تربیت طبقه‌ی مدیر متجدد و اصلاح طلب تأکید می‌ورزید و آن را از راه‌های خروج ایران از بن‌بست‌هایی تلقی می‌کرد که از هر سو کشور را در محاصره‌ی خود قرار داده بودند. پیشنهاد می‌شد هر سال تعداد زیادی از محصلین ایرانی برای تحصیل در فرنگ و آشنایی با علوم و شیوه‌های نوین کشورداری به اروپا اعزام شوند. موفقیت نهایی نخبگان ایران در امر اصلاحات و پیشبرد تجدد، موقوف به ارتقای معارف عمومی و بیداری و آگاهی توده‌های مردم دانسته شد و اعلام گردید تا زمانی که پایه‌های ترقی اجتماعی کشور در پرتو تعلیم عمومی ساخته نشود، از این دسته هم کاری ساخته نیست. با جهالت عمومی و استیلاي ظلمت نادانی و بی‌سوادی که بر انبوه ملت سایه افکنده است، از یک



دسته افراد معدود - اما عالم - چه کاری ساخته است و این گروه چه معجزه‌ای می‌توانند در برابر یک دنیا عوام جاهل از خود نشان دهند؟ (سال اول، ش ۴: ۵)

### ب) کاوه و راه حل خروج از بن‌بست

گردانندگان روزنامه، طرح‌های عملی مشخصی برای انجام اصلاحات در ایران ارایه نمی‌نمودند و اولویت‌های خویش را مشخص نمی‌کردند؛ بلکه در یک سلسله پیشنهادهایی کلی و شعارهایی که حاکی از آرمان‌ها و آرزوهای تحقق نیافته بود، مطالبی را منتشر می‌نمودند. برنامه‌هایی که نویسندگان کاوه ارایه می‌کردند، عبارت از مجموعه‌ای از پیشنهادات بود که طبق آن از نخبگان سیاسی می‌خواست اگر واقعا درد وطن دارند و خواهان پیشرفت آن هستند، به‌جای پرداختن به دولت‌ها و تلاش برای سرنگونی آنان کاری کنند که تشکیلاتی شکل گیرد و دستورات کلی مورد نظر را که متضمن پیشرفت کشور است سرلوحه کار خود قرار دهد.

همان‌طور که دیدیم، تعلیم عمومی و تلاش برای گسترش آن در صدر این پیشنهادات قرار داشت. انتشار کتاب و ترجمه‌ی منابع فرنگی از دیگر راه‌حل‌های آنان به‌شمار می‌رفت. اخذ اصول، آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول بدون قید و شرط آن‌ها از دیگر موضوعات مورد نظر گردانندگان کاوه به‌شمار می‌رفت. تربیت بدنی در کنار حفظ وحدت ملی ایران و پاسداری از زبان فارسی و مبارزه‌ی بی‌امان علیه تریاک و الکل در زمره‌ی اقدامات مورد علاقه‌ی گردانندگان کاوه بود. در کنار ستیز علیه تعصبات جاهلانه و مساوات کامل حقوق پیروان مذاهب مختلف و نیز مبارزه بر ضد امراض عمومی به‌ویژه مالاریا و همراه با آن حفظ استقلال ملی و وارد کردن ماشین توصیه‌هایی بود که از منظر روزنامه کاوه راه سعادت را به روی ایرانیان می‌گشود. اهتمام به آزادی زنان، تعلیم و تربیت آن‌ها و گرفتن حقوق آن‌ها از مواردی بود که همیشه پی‌گیری می‌شد؛ برای این منظور پیشنهاد می‌کردند باید علیه دروغ و فریب و ریاکاری در این زمینه جنگید و رسوم ننگین عشق غیرطبیعی را که از قدیم‌الایام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده است و از موانع تمدن به‌شمار می‌آمده است برچید. واضح است که منظور از این فقره، عادت به ارضای خواسته‌های جنسی در غیر حالت عادی است. گردانندگان کاوه معتقد بودند، باید علیه یاوه‌سرایی، هزل‌گویی و مبالغه مبارزه کرد و برای رواج صفات و خصلت‌های جدی‌بودن در میان مردم و زنده کردن سنت‌ها و رسوم نیکوی قدیمی و ملی مردم ایران تلاش نمود. در پایان اعلام می‌شد اگر یک

برنامه‌ی عملی برای این موارد پیشنهاد شود موجب نجات ایران و جلوگیری از انحطاط آن خواهد شد (سال دوم، ش ۱: ۲ و ۳).

در زمینه‌ی سیاست و اصلاحات مربوط به آن، پیشنهاد می‌کردند که به‌جای تلاش برای سرنگونی کابینه‌ها، پیش از همه به تخته‌قاچوکردن ایلات و عشایر همت گمارند و آن‌ها را خلع سلاح نمایند؛ راهزنان را براندازند و دزدان را ریشه‌کن کنند. از طرفی، امنیت را در کشور برقرار نمایند و برای مقصرین در امور سیاسی مجازات‌های سخت در نظر گیرند. علیه مفت‌خوری برآشوبند و صفت زشت توطئه‌چینی را که رواج فراوانی پیدا کرده است از ریشه براندازند؛ حکومت قانون را تقویت کنند و بر قدرت آن بیفزایند و در کشور ثبات برقرار نمایند که البته تمام اقدامات فوق‌الذکر در گرو حصول امنیت است.

گذشته از این پیشنهادات، در مقاله‌ای تحت عنوان *اصلاحات اساسی و اصلاحات فوری* سعی می‌شد طرحی خلاصه برای اصلاح امور ایران ارایه گردد؛ زیرا گردانندگان کاوه بر این باور بودند که سه‌الی چهارمورد اصلاحات اساسی و فوری وجود دارد که سرچشمه‌ی سایر اصلاحات است و نخستین حلقه از این اصلاحات تجدید است که به واسطه‌ی آن سایر اصلاحات محقق می‌شود و آن‌گاه پس از استقرار، خود، به مسیر خویش ادامه خواهد داد.

ضمانت اجرایی این اصلاحات چیست؟ از دید کاوه، اصلاحات پیشنهادی همان تعلیمات عمومی، استخدام مستشار خارجی و تلاش برای استقرار امنیت بود که از طریق روی‌کار آوردن یک دولت مقتدر قابل حصول بود (سال دوم، ش ۱۲: ۳ و ۴). آن‌ها می‌گفتند نخستین قدم برای این اصلاحات استقرار دولت متمرکز و نیرومندی است که باید آن را ایجاد و سپس تقویت نمود و نفوذ آن را بسط و گسترش داد. با این دید تا امنیت و ثبات در کشور برقرار نشود، نمی‌توان به هیچ اصلاح دیگری دست زد. لازم به یادآوری است که در دوره‌ی دوم مشروطه وقتی برای برقراری امنیت در کشور لوایحی به مجلس ارایه می‌شد، همین افراد به مخالفت با آن برمی‌خواستند و تصور می‌کردند که آن لوایح، مقدمه‌ای برای سرکوب تجدیدنظرطلبان است؛ اما این بار، حقایق اجتماعی به آن‌ها نشان داد که شرط ضروری هر اقدامی امنیت است؛ با توجه به این ضرورت، از مجلس، سیاستمداران و نخبگان قوم می‌خواستند که دست در دست هم دهند و بیش از همه استقرار یک دولت مرکزی ثابت و قوی را سرلوحه‌ی کار خود

قرار دهند و بدون اتلاف وقت کارشناسان خارجی را دعوت نمایند و هم‌زمان به تأسیس نهادها و مراکز علمی و فرهنگی همت‌گمارند (سال دوم، ش ۱۲: ۶).

نویسندگان کاوه با نقد جریان تجددخواهی در ایران، بر این باور بودند که در گذشته به جای این‌که به تجدیدبنای پای‌بست‌های ویران ایران همت گماشته شود، به تزیین و نقش و نگار ایوان توجه شده است و توش و توان، صرف کارهای غیراساسی و غیرضروری گردیده است؛ لذا، باید از فرصت‌های تاریخی به‌دست‌آمده بهره‌برد و ایران نو را با درهم‌ریختن اساس کهنه و پوسیده بنیاد گذاشت. آنان عوامل انحطاط ایران را ساختارهای داخلی می‌دانستند و بر همین اساس تجدد و تجدیدبنای آن را از داخل ممکن و میسر می‌دیدند. این عده به گذشته‌ی ایران پیش از اسلام به دیده‌ی تحسین و تمجید نگاه می‌کردند و به درستی می‌گفتند که بنیاد تمدن ایرانی ریشه در پیش از اسلام دارد؛ اما اینک به دلیل انحطاط اخلاق عمومی و جهل که البته ریشه در باورهای رایج در ایران آن روز داشت؛ ایرانیان دیگر استعداد ساختن تمدنی دیگر و بنیاد نهادن مدنیته‌ی مطابق با نیازهای زمان را از دست داده بودند. در این شرایط ایرانیان چه راهی باید در پیش می‌گرفتند؟ از مطالب کاوه استنباط می‌شود که نویسندگان این نشریه، امید به هرگونه تحولی را براساس باورهای رایج از دست داده بودند و محوریت و گسترش تمدن جدید، در قرن بیستم و انتقال مرکز تمدن به غرب مورد تأکید قرار می‌گرفت و بر تفوق آن بر تمدن‌های دیگر اصرار ورزیده می‌شد. به‌همین دلیل نیازی به تأسیس تمدنی دیگر و درپیش گرفتن راهی غیر از آنچه غربیان رفته‌اند، احساس نمی‌شد و اصلاً درپیش گرفتن راهی که منجر به ایجاد تمدنی جدید شود از دید این افراد ممتنع بود. بنابراین، برای نجات ایران از بن‌بست فقط یک راه وجود داشت و آن هم چیزی نبود جز پذیرش الزامات تمدن جدید بدون هرگونه قید و شرط.

گرداندگان کاوه بر تقابل آشتی‌ناپذیر بین سنت و تجدد باور داشتند و به‌همین دلیل می‌گفتند یا باید از تجدد روی گرداند و به سنت‌ها تداوم بخشید یا تجدد را پذیرفت و سنت‌ها را فرو گذاشت و در این راه به کلیه‌ی الزامات آن تن در داد. هرگونه باور در مورد امکان آشتی سنت و تجدد، در زمره‌ی عمده‌ترین موانع رواج مظاهر تجدد در کشور به‌شمار می‌آمد. اقدام به برخورد گزینشی با تمدن جدید، یا به قول کاوه تجدد نیمه‌کاره و ناقص را مردود می‌شمردند. بنابراین می‌گفتند: تمدن غرب را با تمام لوازم و لواحق آن باید پذیرفت و ترویج کرد. کسانی هم که می‌توانستند مروج این فرهنگ

باشند، مستشاران خارجی یا نخبگان بودند که طبقه‌ی مدیره نام می‌گرفتند. البته از نخبگان حاکم ناامید بودند و می‌گفتند زمام امور باید در دست کسانی قرارگیرد که با گسترش تعلیمات عمومی و اعزام محصل به خارج تربیت می‌شوند. محور این جریان فکری، اصلاحات فرهنگی و ایجاد نهادهای جدید در انطباق با این اصلاحات بود؛ زیرا جهل عمومی و انحطاط فرهنگ اجتماعی را در زمره‌ی موانع اصلاحات زیربنایی تلقی می‌کردند که البته آن‌هم ریشه در تأکید سنت رایج فکری آن دوران بر روی اخلاق فردی داشت. بنابراین، از دید کاوه باید از طریق تعلیم عمومی مردم را آگاهی بخشید و از نظر علمی و اخلاقی آن‌ها را متعهد به تجدد و زندگی نوین برخاسته از الزامات دنیای جدید متعهد ساخت، دنیایی که بنیاد آن از اروپا ریشه‌گرفته بود.

### نتیجه

با وصف این‌که نویسندگان کاوه از عدم سنخیت سنت و تجدد سخن می‌گفتند و برقراری گفت‌وگو بین آن‌ها را ممتنع می‌دانستند؛ لیکن هرگز استدلال نکردند که سنت چیست؟ در حقیقت مشتی آداب و رسوم اجتماعی را که تحت تأثیر تأکیدات چند سده بر اخلاق فردی شکل گرفته بود و در شکل منحنی خود باعث جامعه‌گریزی و اختلال در امر پیدایش اخلاق مدنی گردیده بود، به‌عنوان شاخصه‌های سنت شناخته می‌شد. بدیهی است که سنت با آداب و رسوم تفاوت دارد. سنت آغاز تفکر است؛ یعنی، مبدأ شکل‌گیری اندیشه و نوع برخورد با عالم هستی و کیفیت برقراری نسبت بین عین و ذهن؛ سنت‌های فکری جوامع مختلف را تشکیل می‌دهد. بسته به این‌که محل نزاع چه چیزی است و چه چیزی در اولویت تفکر قرار دارد، سنت‌ها از هم متمایز می‌شوند. اگر نقطه‌ی عزیمت در برخورد با عالم هستی به منظور شناخت آن مفاهیم قدسی و منظومه‌های مرتبط با آن باشد؛ و اگر شناخت هستی از پیش مفروض واقع شود و پاسخ هر پرسش در متن کلام الهی مندرج انگاشته شود، سنت، تفکر دینی است که در کلیه‌ی ابعاد حیات انسان دینی تأثیر می‌گذارد؛ اما اگر هر چیزی در معرض پرسش قرار گیرد و از پیش این فرضیه وجود داشته باشد که هیچ پرسشی وجود ندارد که پاسخ آن از قبل مشخص باشد و صرفاً با تأکید بر خرد و تأمل عقلانی در ماهیت پرسش می‌توان به پاسخ آن نایل آمد، تفکر، صبغه‌ی فلسفی به خود می‌گیرد. در این نظام فکری هر چیزی مورد پرسش قرار می‌گیرد، تا جواب مناسب بر طبق اوضاع و احوال زمان از متن آن

استخراج شود. بنیاد تمدن جدید غرب مبتنی بر رویکرد دوم بود و بدیهی است که در حیطه‌ی تفکر نمی‌توان تقلید کرد؛ زیرا سامان ذهنی به نسبت داورى‌ها و پیش‌داوری‌ها و معلومات پیشین و هم‌چنین تجارب مختلف معرفتی از یکدیگر متمایز است. مهم این است که از زمانه پرسش کنیم و اقتضائات آن را مورد توجه قرار دهیم. هم‌چنین باید در سنت؛ تأمل عقلانی انجام گیرد و به این مقوله اندیشیده شود که چه‌گونه می‌توان پرسش‌های جدیدی را از سنت کهن مطرح ساخت. از آن‌جایی که تفکر تقلیدناپذیر است باید تمهیدی اندیشید که چه‌گونه می‌توان با عقلانی‌کردن سنت به پرسش‌های عصر پاسخ گفت. بدیهی است که رنگ و بو و ماهیت اصلی چنین فکری همان صبغهی فلسفی است که اگر مبدأ و منشأ اندیشه قرار می‌گرفت، احتمالاً نتایج تجددخواهی ایرانیان تفاوت می‌کرد، درحالی‌که در روزنامه‌ی کاوه هرگز تأمل فلسفی در ماهیت دوران جدید انجام نگرفت و اندیشه‌های آنان هم‌چنان رنگ اندرز و توصیه داشت.

## یادداشت‌ها:

- ۱- منظور ما از سنت، فرادش‌های تاریخی<sup>۱</sup> است که ایستارهای شخصیتی و تعاملات گوناگون فرهنگی جامعه را رقم می‌زند و از پیش‌نقش خود را بر باورها، ارزش‌ها و نیز مناسبات اجتماعی حک می‌کند. با این تعریف، هر جامعه‌ای در بستر سنن تاریخی خود می‌اندیشد و حیات فرهنگی او بیش و پیش از هر چیزی متأثر از همین باورهای پیشینی است.
- ۲- به‌طور خلاصه، منظور از تجدد در این مقاله، اندیشه‌ای است که به دنبال رنسانس در اروپا سربرآورد و عزم آن کرده بود تا بر عالم و آدم تسلط یابد. در این اندیشه، عقل انسانی فارغ از ربط و تعلق آن با مبدأ وحی، دایرمدار تفسیر هستی واقع شد و از درون این اندیشه بود که بشر انگاری<sup>۲</sup> سربرآورد. این اندیشه، بنیادهای فلسفی خاصی داشت که وجه ممیزه‌ی آن از فرهنگ‌های دینی به شمار می‌رفت و با دکارت و بعد کانت و هگل به اوج خود رسید. شاید بتوان اندیشه‌ی تجدد را در این جمله کانت خلاصه کرد: در به کار بردن فهم خود دلیری ورز؛ می‌دانیم که همین کانت از «دین در محدوده‌ی عقل» سخن می‌گفت. منظور ما از به‌کاربردن واژه‌ی تجدد در این مقاله سهولت در فهم تمایزات برخی جریان‌های فکری این زمان با سنن دینی است و تعریف اصیل آن را مد نظر قرار نداده‌ایم.
- ۳- در این زمینه، کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی نوشته شده است که به نقش تقی زاده اشارات فراوان شده است، از جمله بنگرید به: اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده؛ به کوشش ایرج افشار، جاویدان، تهران، ۱۳۵۹.
- ۴- این تبعید به دنبال نامه‌ای از آخوند خراسانی صورت گرفت؛ تقی زاده در دوره‌ی دوم مشروطه، مثل دوره‌ی نخست، یک مشروطه‌طلب تندرو بود و صریحاً بر جدایی حوزه‌های دینی و سیاسی تأکید می‌کرد. این رویه، به مخالفت‌های فراوان وی با دستورات مراجع تقلید مقیم نجف منجر شد که از آن جمله مخالفت وی با نظارت روحانیون بر قوانین موضوعه و مصوبات مجلس شورای ملی بود. برخی روحانیون نجف او را متهم کردند که دیدگاه‌هایش با اسلام منافات دارد. وقتی این اظهار ایراد شد، راه اروپا را در پیش گرفت. عده‌ای از مورخین معتقدند که روحانیان نجف او را تکفیر کردند که البته این امر واقعیت نداشت. در این زمینه بنگرید به نامه سید عبدالله بهبهانی در: حبل‌المتین (چاپ کلکته)، سال ۱۸، ۱۳۲۷، ش ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، ۳ اکتبر ۱۹۱۰، «مکتوب شیخ عبدالله مازندرانی».
- ۵- بدون تردید، نقش محمدامین رسول‌زاده در زایش نظریه‌ی جدایی دین و دولت در تاریخ معاصر ایران انکارناشدنی است؛ نگا. ک: محمدامین رسول‌زاده: تنقید فرقه‌ی اعتدالیون یا اجتماع‌یون اعتدالیون، چاپ سنگی، فاروس، تهران، ۱۳۳۸ قمری؛ سیدحسین اردبیلی روشنفکری بود در کسوت روحانیت و جالب این‌که با استناد به فقه و اصول بر جدایی و ضرورت تفکیک دین و سیاست تأکید می‌کرد، بنگرید به: مجلس، سال سیم، ش ۱۳۴، شنبه ۲ رجب ۱۳۲۸، ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۰، نظرات در اصل دویم متمم قانون اساسی؛ برای پاسخ به وی نگا. ک: مجلس، دوشنبه ۴ رجب ۱۳۲۸، ۱۳ ژانویه ۱۹۱۰، که تحت همان عنوان درج شده است.
- ۶- مشخصاً برخی از اعتدالیون مثل شیخ محمد حسین یزدی بر این امتزاج و اختلاط تأکید می‌کردند؛ حال آن‌که دموکرات‌ها بر جدایی حوزه‌های دین و سیاست پای می‌فشردند، و در بین آنان روحانیانی دیده

- می شدند که هم بر فقه و اصول اشراف داشتند و هم به اوضاع زمان واقف بودند، برجسته ترین آنان شیخ ابراهیم زنجانی، شیخ رضا دهخوارقانی و سید حسین اردبیلی بودند.
- ۷- منظور، نوعی از ایدئولوژی است که ریشه در فقهی نوستالژیک از تاریخ ایران باستان داشته باشد و حوزه تمدنی ایران را از سایر کشورهای اسلامی جدا نماید.
- ۸- بدون تردید نخستین مبشر ناسیونالیسم ایرانی، فتحعلی آخوندزاده بود. بنگرید به رساله‌ی او تحت عنوان: مکاتبه‌ی جلال‌الدوله و کمال‌الدوله، نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی ملی ایران، ش ۱۱۲۳؛ زنده یاد، استاد محمد محیط طباطبایی در گفت‌وگویی تلفنی با نگارنده اظهار داشتند که رساله‌ی صد مکتوب میرزا آقاخان کرمانی در واقع رونویسی از این رساله‌ی آخوندزاده بوده است.
- ۹- بعدها البته هرکدام از این شخصیت‌ها سرنوشت متفاوتی پیدا کردند. تقی‌زاده به وزارت رسید و تا سال ۱۳۴۸ که سال فوت او بود، به تناوب در مجلس سنا حضور داشت؛ علی‌دشتی به نمایندگی مجلس دست یافت و بعدها به سناتوری رسید، حسین‌قلی خان نواب، چهره‌ی بسیار مهم و ناشناخته‌ی این دوران تاریخی باقی‌ماند که همه او را با ریاست بانک ملی می‌شناسند منصبی که برای او بسیار کوچک بود؛ اما عده‌ای دیگر، سرنوشتی تراژیک پیدا کردند: حسین کاظم‌زاده ایرانشهر به تصوف و گوشه‌نشینی روی آورد و داور بعد از مدتی روزنامه‌نگاری و وزارت خودکشی کرد.
- ۱۰- آگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) از انقلابیون بزرگ قرن نوزدهم فرانسه بود که تحت تأثیر اندیشه‌های انقلابی روس، به نام بابوف، قرارداد است. او به دلیل این که دیکتاتوری پیش‌آهنگ انقلابی را تنها راه برای استقرار نظام سوسیالیستی می‌دید، به فرقه‌ی زیرزمینی انقلابی ایتالیا موسوم به کاربوناری گروید. او را باید نظریه‌پرداز مشهور مناسبات پیش‌آهنگ - توده به‌شمار آورد. بلانکی در سراسر دوره‌ی زندگی خود، بارها به زندان افتاد و آخرین محکومیت او به سال ۱۸۷۰ حبس ابد بود.
- ۱۱- احسان‌الله‌خان در ماجرای شورش جنگلی‌ها نقش بسیار مخربی در تضعیف موقعیت این جنبش ایفا کرد.
- ۱۲- هر جا در این مقاله از واژه‌ی گفتار استفاده شده است، منظور همان Discourse است، این ترجمه توسط استاد من دکتر سید جواد طباطبایی به کار گرفته می‌شود و البته عده‌ای دیگر از روشنفکران کشورمان معادل گفتمان را برایش وضع کرده‌اند.
- ۱۳- روشنفکر یا جریان‌های روشنفکری را در این مقاله در حد ایتلیجنسیای<sup>۱</sup> روسی به‌کار می‌بریم و مرادمان صرفاً افراد یا جریان‌های فرهنگی و اجتماعی است که نسبت به محیط پیرامون نوعی آگاهی به‌دست آورده‌اند و در صدد تغییر و تحولاتی در وضعیت جامعه هستند. به عبارتی، روشنفکر را به‌عنوان مفهومی اجتماعی به‌کار گرفته‌ایم تا مفهومی فلسفی؛ در صورت دوم شاید کم‌تر مصداقی برای این عنوان در دوره‌ی مورد بحث یافته شود.
- ۱۴- بنگرید به: شیخ ابوالحسن مرنودی: صواعق محرقة علی طائفه خارجی‌ه‌الوهاییه (مشهور به صواعق سبعة)، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۴۴ قمری.
- ۱۵- در این دوران شاید سید علی مدرس نمونه‌ی چنین گرایشی باشد، بدون این که قصد تشکیل دولت دینی داشته باشد.
- ۱۶- پیش از این، مردی به‌نام حاجی آقا شیرازی آشکارا علیه تجدد سخن به‌میان آورد و از موضع حفظ سنن اسلامی به مخالفت با مظاهر تمدن غرب برخاست. وی نماینده‌ی دوره‌های دوم تا چهارم مجلس

شورای ملی بود و نطق‌های آتشینی علیه دموکرات‌ها ایراد می‌کرد. برای آشنایی با دیدگاه‌های وی بنگرید به: مجلس، سال چهارم، ش ۵۰، پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۲۹، ۱۹ ژانویه سال ۱۹۱۱، «فشار عالم اسلام یا تجدید جنگ صلیب» به قلم وی و نیز: حاجی آقا شیرازی: واقعات دو ساله یا تاریخ بدبختی ایران، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۳۰ قمری. راقم این سطور مقاله‌ای در مورد دیدگاه‌های وی در نشریه‌ی گزارش گفت‌وگو، سال دوم، ش ۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، با عنوان «غرب از دیدگاه حاجی آقا شیرازی» نوشته است که علاقه‌مندان را به آن ارجاع می‌دهیم. از سویی، سید عبدالحسین لاری هم در لارستان در جنوب ایران، حکومت اسلامی تشکیل داد و تمبر زد. در مورد دیدگاه‌های وی بنگرید به: رساله‌ی مشروطه‌ی مشروعه، چاپ سنگی، مطبعه‌ی محمدی، شیراز، ۱۳۲۵؛ قانون در اتحاد دولت و ملت، چاپ سنگی، مطبعه‌ی محمدی شیراز، ۱۳۲۶؛ قانون اداره‌ی احکام بلدیه، چاپ سنگی، مطبعه‌ی محمدی، شیراز، ۱۳۲۶؛ برای خلاصه‌ای مفید از دیدگاه‌های وی نگا ک: حسین آبدیان: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۱۱-۱۱۷.

۱۷- منظور از هویت ایرانی در نزد این روشنفکران، آن دسته از مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی بود که ایران را از سایر کشورها متمایز می‌ساخت و ارزش‌ها، نگرش‌ها و باورهای ایرانی را از غیر آن تفکیک می‌کرد و بنیاد استقلال کشور بود. بسیاری از اینان به دنبال عناصر تمدنی می‌گشتند که ریشه در ایران پیش از اسلام داشت، از همین جا بود که باستان‌گرایی به مثابه‌ی مذهب مختار این دسته شکل گرفت و از حد مقاله و سخن فراتر رفت و نقش یک ایدئولوژی را ایفا نمود. عمده‌ی تأکید البته حول محور زبان فارسی به مثابه‌ی عنصر و مؤلفه‌ی وحدت‌دهنده‌ی ایرانیان دور می‌زد. تفاوت کاوه با جریان‌های یاد شده در پذیرش بدون قید و شرط تمدن اروپایی به مثابه‌ی ضامن بقای کشور خلاصه می‌شد، به عبارتی: کاوه چندان حول محور اندیشه‌های باستان‌گرایانه بحث نمی‌کرد و حتی برتری طلبی‌های قومی را مذموم می‌شمرد و بیش‌تر به دنبال اروپایی‌گری بود. از این حیث، گردانندگان کاوه هنوز در شعاع تأثیرات اندیشه‌های عصر ترقی فرانسه در قرون هجدهم و نوزدهم قرار داشت و به طریق اولی از نقدهایی که بر تجدد در خود غرب، آن‌هم از نیمه‌های قرن نوزدهم رواج داشت و با کی‌یر که گور و نیچه به اوج خود رسید ناآگاه بودند.

۱۸- بارزترین نمونه‌ی این دیدگاه‌ها در رساله‌ی مشهور محمدحسین نایینی با این مشخصات دیده می‌شد: تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله؛ به کوشش سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۰. نیز در رسایل زیر این دیدگاه کاملاً مشهود بود: شیخ اسماعیل محلاتی: اللئالی‌المربوطه فی وجوب‌المشروطه، مطبع مظفری، بوشهر، ۱۳۲۷ قمری، ملا عبدالرسول کاشانی: رساله‌ی انصافی، مطبعه‌ی ثریا، کاشان، صفر ۱۳۲۸ قمری، آقامیرزا یوسف شمس کاشمیری: کلمه‌ی جامعه، چاپ سنگی، مطبعه‌ی شاهنشاهی، تهران، ۱۳۲۹. برای نمونه‌ای از اظهار نظرهای این عصر که حتی قیام امام حسین (ع) را برای استقرار مشروطه می‌دید نگا ک: نورالله نجفی اصفهانی: رساله‌ی مقیم و مسافر، چاپ سنگی، بی‌جا، رجب ۱۳۲۷ قمری.

۱۹- همان‌طور که قبلاً گفتیم تقی‌زاده ادوار گوناگونی را در زندگی سیاسی خود گذرانید و بعداً این دیدگاه خود را تعدیل کرد.

۲۰- با این وصف هرگز در این دوران یا حتی ادوار بعدی نظریه‌ای در باب انحطاط ایران رایج نشد. عده‌ای تصور می‌کردند که اگر به واقعیت انحطاط ایران اذعان شود، این امر به نوعی تحقیر ملی منجر می‌شود. حال آن‌که تدوین نظریه‌ی انحطاط را باید نوعی آسیب‌شناسی جامعه‌ی ایران تلقی می‌کردند. چون این



- امر شکل نگرفت، تأمل عقلانی در باب آن نیز به باد نسیان سپرده شد و فقط ناظران سیاسی به دلیل درگیری با واقعیت اجتماعی به این اذعان می‌کردند، بدون این‌که بنیاد و ماهیت انحطاط را که ریشه در دوپارگی و شیزوفرنی شخصیت ایرانی که ریشه در دوپارگی وجودی او داشت روشن ساخته باشند.
- ۲۱- توجه داشته باشیم که گردانندگان کاوه که خود زمانی در زمره‌ی رهبران حزب دموکرات بودند، برای نخستین بار مستشاران امریکائی را به ایران آوردند. این حادثه در دوره‌ی وزارت خارجه حسین قلی خان نواب صورت گرفت که به علی‌قلی خان نبیل‌الدوله کاردار ایران در واشنگتن دستور داد برای استخدام تعدادی مستشار امریکایی را وزارت خارجه این کشور وارد گفت‌وگو شود و سرانجام هم مورگان شوستر و هیأت همراه به ایران آمدند. برای بحث تفصیلی بنگرید به: مورگان شوستر: اختناق ایران، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی شوشتری، انتشارات صفی‌علی‌شاه، تهران، ۱۳۴۴.
- ۲۲- اردشیر جی ایدلجی ریپورتر که خود از پیشگامان تأسیس مدارس جدید در ایران بود، در زمره‌ی نخستین کسانی بود که بر تعلیم و تربیت عمومی و به‌طور خاص تعلیم زنان تأکید می‌کرد و شکل‌گیری مدارس جدید در ایران را غلبه بر «طلسم بزرگی» می‌خواند که شریعتمداران حافظ آن طلسم شمرده می‌شدند. برای آشنایی با دیدگاه‌های او در مورد یاد شده و روحانیون بنگرید به: پرورش (چاپ مصر)، ش ۲۸، دوشنبه نهم رمضان ۱۳۱۸ قمری، ۳۱ سپتامبر ۱۹۰۰، ص ۲، «نامه‌ی اردشیر جی پارسا به علی محمد خان پرورش».
- ۲۳- واضح است که این نیز تقلیدی از هیأت مدیره‌ی فرانسه‌ی بعد از سقوط روبسپیر بود که زمینه را برای صعود ناپلئون بناپارت فراهم کرد.
- ۲۴- این تعبیری مذهبی از نقش رهبری در هدایت جامعه است و ریشه در حدیثی دارد که می‌گوید: کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته.

## منابع:

- ۱- آبادیان، حسین (۱۳۷۴): *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، تهران: نشر نی.
- ۲- ----- (۱۳۸۳): *بحران مشروطیت در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۳- ----- (۱۳۷۶): *رسول‌زاده، فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۴- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (بی‌تا): *مکاتبه‌ی جلال‌الدوله و کمال‌الدوله*، نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی ملی ایران، ش ۱۱۲۳.
- ۵- افشار، ایرج (۱۳۵۹): *اوراق تازه مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۶- ایران نو (۱۳۲۷/ق/۱۹۰۹م)؛ ش ۶۷، دوشنبه غره‌ی ذی‌قعدة، ۱۵ نوامبر.
- ۷- ----- (۱۳۲۷/ق/۱۹۰۹م)؛ دوشنبه ۸ ذی‌قعدة، ۲۲ نوامبر.

- ۸- شیرازی، حاجی آقا (۱۳۳۰ ق)؛ *واقعیات دو ساله یا تاریخ بدبختی ایران*، تهران: چاپ سنگی.
- ۹- «مکتوب شیخ عبدالله مازندرانی» (۸ و ۱۳۲۷ ق / ۱۹۱۰ م)؛ *حبل المتین*، سال ۱۸، ش ۱۵، ۲۸ رمضان، ۱۳ اکتبر، کلکته.
- ۱۰- دوره روزنامه کاوه (۱۹۲۱-۱۹۲۰)؛ چاپ برلین، سالهای اول و دوم.
- ۱۱- دوستدار، آرامش (۱۹۹۱)؛ *درخشش های تیره*، کلن: انتشارات اندیشه آزاد.
- ۱۲- ----- (۱۳۵۹)؛ *ملاحظات فلسفی*، انتشارات پیام، تهران.
- ۱۳- رسولزاده (۱۳۳۸ قمری)؛ *محمد امین: تنقید فرقه اعتدالیون و یا اجتماعيون اعتدالیون*، تهران: چاپ سنگی، فاروس.
- ۱۴- ----- (۱۹۲۹)؛ «ملت و بولشه ویزم [بولشویسم]»، *مجموعه مقالات*، استانبول: مطبعه اورخانیه.
- ۱۵- زنوزی، ملاعبدالله (۱۳۶۱)؛ *لمعات الهیه*، با مقدمه و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۶- شمس کاشمیری، آقا میرزا یوسف (۱۳۲۹)؛ *کلمه جامعه*، چاپ سنگی، تهران: مطبعه شاهنشاهی.
- ۱۷- شوستر، مورگان (۱۳۴۴)؛ *اقتصاد ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران: انتشارات صفیعلی‌شاه.
- ۱۸- کاشانی، ملا عبدالرسول (صفر ۱۳۲۸ قمری)؛ *رساله انصافی*، کاشان: مطبعه ثریا.
- ۱۹- گزارش گفت‌وگو (مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها) (۱۳۸۲)؛ سال دوم، ش ۸، بهمن و اسفند.
- ۲۰- لاری، سید عبدالحسین (۱۳۲۶)؛ *قانون اداره احکام بلدی*، چاپ سنگی، شیراز: مطبعه محمدی.
- ۲۱- ----- (۱۳۲۶)؛ *قانون در اتحاد دولت و ملت*، چاپ سنگی، شیراز: مطبعه محمدی.
- ۲۲- ----- (۱۳۲۵)؛ *رساله‌ی مشروطه‌ی مشروعه*، چاپ سنگی، شیراز: مطبعه محمدی.
- ۲۳- روزنامه مجلس، دوشنبه ۴ رجب، ۱۳ ژانویه.
- ۲۴- ----- (۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م)؛ سال سیم، ش ۱۳۴، شنبه ۲ رجب، ۱۱ ژوئیه.
- ۲۵- ----- (۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰)؛ سال سیم، ش ۱۱۰، شنبه ۲۶ ربیع‌الآخر، ۷ مه.
- ۲۶- ----- (۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م)؛ سال چهارم، ش ۵۰، پنجشنبه ۱۷ محرم، ۱۹ ژانویه.
- ۲۷- محلاتی، شیخ اسماعیل (۱۳۲۷)؛ *اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه*، بو شهر: مطبع مظفری قمری.
- ۲۸- مرندی، شیخ ابوالحسن (۱۳۴۴ ق)؛ *صواعق محرقه علی طائفه خارجی‌الوهابیه* (مشهور به صواعق سبعة)، چاپ سنگی، تهران.
- ۲۹- نجفی اصفهانی، نورالله (۱۳۲۷ ق)؛ *رساله‌ی مقیم و مسافر*، چاپ سنگی، بی‌جا.
- ۳۰- نائینی، علامه محمد حسین (۱۳۶۰)؛ *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله*، به کوشش سید محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.